



مارسل وِن در لیندن
درباره‌ی کمونیسم شورایی
(۲۰۰۴)
برگردان: کاوه دادگری



شوراها

www.shoraha.net

مهر ۱۴۰۳ / سپتامبر ۲۰۲۴

ظهور وسقوط

همانطور که جامعه روسیه انقلابی به تدریج در سال‌های پس از ۱۹۱۸ شکل جدیدی به خود گرفت و قدرت سیاسی به دلیل خشونت جنگ و بحران اقتصادی بیش از پیش در دست یک عده نخبگان بوروکراتیک متمرکز شد، جنبش‌های مخالف، هم در داخل روسیه و هم در خارج از کشور، به طور مداوم ظاهر شدند که می‌کوشیدند این روند را معکوس کنند (۱). به عنوان مثال، در سال ۱۹۲۶، کارل گُرش در آلمان، آمادئو بوردیگا در ایتالیا و تیموفی ساپرونوف در روسیه تلاش کردند که یک بین‌الملل جدید تشکیل دهند، اما شکست خوردند (۲). از سال ۱۹۳۰، اپوزیسیون «بوخارینی» (هنریش برندلر، جی لاوستون، م. ن. روی و دیگران) تلاش مشابهی انجام داد. اپوزیسیون چپ بین‌المللی تروتسکی، که در سال ۱۹۳۰ شکل گرفت و در نهایت به تأسیس چهارمین بین‌الملل در سال ۱۹۳۸ منجر شد، به معروف‌ترین این پروژه‌ها تبدیل شد.

یکی از اعتراض‌های بسیار اولیه علیه روندهای موجود در روسیه، توسط هم‌فکران سابق بلشویکی که بعدها به عنوان «کمونیست‌های شورایی» شناخته شدند، در هلند و آلمان مطرح شد - اصطلاحی که احتمالاً از سال ۱۹۲۱ به کار برده شد (۳). برجسته‌ترین سخنگویان این اعتراض، معلم آلمانی اتو روله (۱۸۷۴-۱۹۴۳) و دو هلندی؛ شاعر و کلاسیک‌شناس هرمان گورتر (۱۸۶۴-۱۹۲۷) و ستاره‌شناس آنتون پانه‌کوک (۱۸۷۳-۱۹۶۰) بودند. این روشنفکران در ابتدا طرفداران مشتاق تحولات روسیه بودند. به عنوان مثال، گورتر جزوه ۱۹۱۸ خود به نام انقلاب جهانی را «به لنین» تقدیم کرد، انقلابی‌ای که «بر همه دیگر رهبران پرولتاریا برتری دارد» و برای او «مارکس تنها همتای او است». یک سال

بعد، پانه‌کوک هنوز ادعا می‌کرد: «در روسیه کمونیسم به مدت دو سال است که به اجرا درآمده است» (۴).

اما حال و هوای آن‌ها به سرعت تغییر کرد. مهم‌ترین دلیل تغییر آن‌ها تلاش‌های بین‌الملل کمونیستی بود که در سال ۱۹۱۹ تأسیس شد تا مدل بلشویکی را به عنوان یک الگوی بین‌المللی ترویج کند. در سال ۱۹۲۰، پانه‌کوک جزوهای با عنوان *انقلاب جهانی و تاکتیک‌های کمونیستی* منتشر کرد که در آن از این نظریه دفاع کرد که انقلابیون در اروپای غربی باید از تاکتیک‌های بسیار متفاوتی نسبت به هم‌قطاران‌شان در روسیه استفاده کنند. در اروپای غربی، نفوذ بورژوازی قدیمی و با تجربه در همه سطوح جامعه احساس می‌شد. در مقابل، در روسیه و اروپای شرقی، بورژوازی هنوز جوان و نسبتاً ضعیف بود. به همین دلیل، کارگران اروپای شرقی کمتر تحت تأثیر ایدئولوژی‌های پیش‌داورانه قرار داشتند و بیشتر پذیرای ایده‌های مارکسیستی بودند. بر این اساس، مبارزه علیه نهادهای بورژوایی مانند پارلمان‌ها و اتحادیه‌های کارگری باید در غرب در مرکز توجه قرار می‌گرفت.

لنین در جزوه‌اش با عنوان *کمونیسم چپ‌گرا - اختلالی کودکانه*، مواضع چپ‌گرایان هلندی و آلمانی را رد کرد (۵). او معتقد بود که پانه‌کوک (که با نام مستعار K. Horner نیز شناخته می‌شود) و هم‌فکرانش در حال ایجاد سردرگمی هستند. در حالی که لنین اذعان داشت که «تفاوت عظیمی» بین «روسیه عقب‌مانده» و «کشورهای پیشرفته اروپای غربی» وجود دارد، اما اهمیت جهانی تجربه روسیه را بسیار مهم‌تر می‌دانست و اظهار داشت: «مدل روسی به همه کشورها چیزی - و چیزی بسیار مهم - از آینده نزدیک و اجتناب‌ناپذیرشان نشان می‌دهد». با تمرکز بر «اعتبار بین‌المللی» برخی از «ویژگی‌های اساسی انقلاب ما»، لنین تضادهای درون جنبش بین‌المللی کمونیستی را برجسته کرد. این تضادها باعث ایجاد مناظرات شدیدی در درون احزاب کمونیست اروپای غربی شد.

در حزب آلمان (KPD)، این اختلاف با توسعه دیگری تشدید شد. رهبری این سازمان، به سرپرستی پل لوی، یکی از همکاران قدیمی رزا لوکزامبورگ که به تازگی به قتل رسیده بود، تصمیمی را در کنگره اکتبر ۱۹۱۹ تصویب کرد که بر اساس آن همه اعضا موظف بودند در انتخابات پارلمانی شرکت کنند و با بوروکراسی اتحادیه‌ها از درون اتحادیه‌های کارگری مبارزه کنند. این خط مشی جدید در عمل معادل با اعلام جدایی بود، زیرا از چپ‌گرایان نمی‌توان انتظار داشت که آن را بپذیرند. نتیجه این بود که حزب KPD حدود نیمی از صد هزار عضو خود را ظرف چند ماه از دست داد. در برخی مناطق، مانند برلین بزرگ، شمال غرب (هامبورگ و برمن)، نیدرزاکسن (هانوفر) و شرق زاکسن (درسدن)، این سازمان تقریباً نابود شد.

در ابتدا، اپوزیسیون اخراج‌شده نمی‌خواست حزبی جدید تأسیس کند. اما زمانی که رهبری KPD در مراحل اولیه کودتای راست‌گرای کاپ در مارس ۱۹۲۰ با تردید عمل کرد و به نظر می‌رسید که از بخش‌های مبارز طبقه کارگر جدا شده است، تصمیم گرفته شد که سازمان رقیبی تأسیس شود. در تاریخ ۴-۵ آوریل ۱۹۲۰، حزب کمونیست کارگری آلمان (KAPD) به همین ترتیب تأسیس شد. در زمان تأسیس، این حزب ۳۸,۰۰۰ عضو داشت. حتی در فوریه ۱۹۲۰، اتحادیه عمومی کارگران (AAUD) تأسیس شد، سازمانی که تا حدودی بر اساس مدل اتحادیه کارگران صنعتی جهان (IWW) در آمریکا شکل گرفته بود و بسیاری آن را به عنوان فدراسیونی اتحادیه‌ای مرتبط با KAPD می‌دیدند. حزب KAPD به طور کوتاه مدتی شکوفا شد. نقطه اوج آن احتمالاً در آگوست ۱۹۲۰ بود، زمانی که حدود ۴۰,۰۰۰ عضو داشت (۷). از آن پس، این حزب به دلیل مجموعه‌ای از انشعابات و گروه‌های جداشده دچار ضعف شد. ضربه نهایی در مارس ۱۹۲۲، با تقسیم بین «جریان برلین» و «جریان اسن» وارد شد (۸). تا پایان ۱۹۲۴، این دو گروه در مجموع تنها ۲,۷۰۰ عضو داشتند (۹).

حزب KAPD در ابتدا بر این فرض عمل می‌کرد که هنوز امکان اصلاح جنبش کمونیستی بین‌المللی از درون وجود دارد. اما هنگامی که تلاش‌های هیئت KAPD در سومین کنگره کمینترن در مسکو (ژوئن-ژوئیه ۱۹۲۱) برای تشکیل یک اپوزیسیون چپ بین‌المللی شکست خورد، بلافاصله تصمیم گرفته شد که یک بین‌الملل کمونیستی کارگری جدید KAI، که گاهی به عنوان چهارمین بین‌الملل نیز شناخته می‌شود ایجاد شود، هرچند که یک جریان بزرگ درون حزب (که بعدها به «جریان برلین» معروف شد) این ابتکار را زودرس می‌دانست. در سطح برنامه‌ای، KAI از پیشنهادات هرمان گورتر در نامه سرگشاده اخیرش به رفیق لنین که در واقع عمده‌تاً تکرار استدلال‌های پانه‌کوک بود، به عنوان نقطه شروع خود استفاده کرد. خارج از آلمان، KAI عمده‌تاً توسط گروه‌های سیاسی بسیار کوچکی حمایت می‌شد، مانند سازمان خواهر هلندی KAPN، یک گروه بریتانیایی حول سیلویا پنک‌هرست، و حزب کمونیست کارگران بلغارستان که پیرامون مجله *Rabotchnik Iskra* بود.

در داخل جنبش کمونیسم شورایی - که به تدریج به دلیل تجزیه KAPD متنوع‌تر شد - انتقاد از روسیه به سرعت شدت یافت. اتو روله، سخنگوی شرق زاکسن، شاید اولین کسی بود که به این نتیجه رسید که بلشویک‌ها در حال ساختن سوسیالیسم نیستند. روله که نماینده KAPD در دومین کنگره کمینترن در میانه سال ۱۹۲۰ بود، حتی پیش از آغاز کنگره در اعتراض آنجا را ترک کرده بود. پس از بازگشت به آلمان، او نارضایتی خود را ابراز کرد. بلشویک‌ها تلاش کرده بودند که با پرشی از فئودالیسم به سوسیالیسم یک دوره کامل تاریخی را نادیده بگیرند. انقلاب جهانی به تعویق افتاده بود و این تلاش را ناکام کرده بود. نتیجه آن «یک ناامیدی وحشتناک» بود (۱۰). بلشویک‌ها یک مرکزگرایی شدید برقرار کرده بودند که کاملاً با ماهیت بورژوازی انقلاب آن‌ها تطابق داشت.

«مرکزگرایی اصل سازمانی دوران بورژوا-سرمایه‌داری است. از این طریق می‌توان یک دولت بورژوازی و اقتصاد سرمایه‌داری ساخت. اما یک دولت پرولتری

و اقتصاد سوسیالیستی نمی‌تواند از این طریق ساخته شود. آن‌ها نیاز به یک سیستم متکی بر شوراها دارند» (۱۱)

در مدت نسبتاً کوتاهی، این نظر روله به طور کلی در محافل KAPD پذیرفته شد.

در جریان سال ۱۹۲۱، جنبش کمونیسم شورایی به این ترتیب شروع به تفکیک خود از کمونیسم رسمی کرد. نقاط شروع این جنبش را می‌توان به سادگی خلاصه کرد:

۱. سرمایه‌داری در حال زوال است و باید فوراً لغو شود.
 ۲. تنها جایگزین برای سرمایه‌داری یک دموکراسی شورایی است که بر پایه یک اقتصاد تحت کنترل طبقه کارگر استوار باشد.
 ۳. بورژوازی و هم‌پیمانان سوسیال دموکرات آن در تلاشند تا سرمایه‌داری را با استفاده از دستکاری «دموکراتیک» طبقه کارگر از نابودی نجات دهند.
 ۴. برای تسریع در برپایی دموکراسی شورایی، این دستکاری باید به طور مداوم مقاومت شود. این بدان معناست که از یک سو، باید تمام انتخابات پارلمانی بایکوت شود و از سوی دیگر، به طور سیستماتیک با اتحادیه‌های کارگری قدیمی (که ارگان‌های مدیریت مشترک سرمایه‌داری هستند) مبارزه شود.
 ۵. در نهایت، جامعه‌ی شوروی به‌عنوان جایگزین سرمایه‌داری نیستند، بلکه شکل جدیدی از سرمایه‌داری‌اند.
- این پنج نقطه شروع، پارامترهایی هستند که در طول هشتاد سال گذشته مباحثه‌های میان کمونیست‌های شورایی در آن‌ها شکل گرفته است. با این حال، در این چارچوب‌ها فضای قابل توجهی برای تفاوت‌های اساسی وجود داشته است. این تفاوت‌ها با کاهش تدریجی جنبش، که کمونیست‌های شورایی باقی‌مانده را

به گروه‌های کوچکی تقلیل داد، نیز تشدید شده است. در این گروه‌ها، مباحثه‌های نظری داخلی اغلب مهم‌تر از کار عملی سیاسی بوده است.

کمونیسم شورایی سازمان‌یافته پس از به قدرت رسیدن هیتلر در سال ۱۹۳۳ از صحنه در آلمان ناپدید شد، اگرچه گروه‌هایی همچنان در مقاومت فعال بودند (۱۲). در هلند، چندین گروه کوچک توسعه یافتند، یکی از آن‌ها، گروه‌های کمونیست بین‌المللی (GIC)، تا اواخر دهه ۱۹۳۰ به‌عنوان یک مرکز هماهنگی برای بحث‌های بین‌المللی ادامه یافت و از جمله یک نشریه به نام *Rätekorrespondenz* (۷-۱۹۳۴) را با این هدف منتشر کرد. چندین متن در شماره‌های اولیه این نشریه منتشر شد که بعدها کمابیش به عنوان پلتفرم محتوایی جنبش بین‌المللی عمل کرد. اولین متن از این دست، مقاله‌ای بود با عنوان *ظهور جنبش کارگری جدید توسط معلم هلندی هنک کان مایر* (۱۸۹۰-۱۹۶۲)، که به درستی می‌توان او را «روح» GIC دانست. کان مایر توضیح داد که نقش تاریخی کل جنبش کارگری قدیم (که متشکل از احزاب، اتحادیه‌ها و تعاونی‌ها بود) به پایان رسیده و اکنون یک جنبش کارگری جدید در حال ظهور است که کاملاً بر فعالیت خودمختار پرولتری استوار است (۱۴).

متن تأثیرگذار دوم *تظاهرات دربار بلشویسم* نوشته روزنامه‌نگار و معلم آلمانی هلموت واگنر (۱۹۰۴-۱۹۸۹) بود. واگنر اتحاد جماهیر شوروی را به عنوان سرمایه‌داری دولتی بدون بورژوازی توصیف کرد که دائماً بین منافع کارگران و دهقانان زیگ‌زاگ می‌کند. برنامه‌های پنج‌ساله و جمع‌آوری اجباری چیزی جز تلاش برای کنترل این تناقض بین دو طبقه با استفاده از زور نبود.

واگنر همچنان بر این باور بود که بلشویک‌ها در تلاش برای ساختن سوسیالیسم، سیاست‌های نادرستی را دنبال کرده‌اند. آنتون پانه‌کوک چند سال بعد به نتیجه‌ای متفاوت رسید و معتقد شد که بلشویک‌ها یک انقلاب بورژوایی انجام داده‌اند، بنابراین، به‌جای دنبال کردن سیاست‌های نادرست، تنها سیاست‌های ممکن را پیش برده‌اند. تنها "اشتباه" آن‌ها این بود که تصور

می‌کردند در حال ساختن سوسیالیسم هستند، در حالی که در واقع سرمایه‌داری را بنا می‌کردند.

یکی از اعضای سابق KAPD که در سال ۱۹۲۶ به ایالات متحده مهاجرت کرد، کارگر فلزکار، پل متیک (۱۹۰۴-۱۹۸۱)، در اوایل دهه ۱۹۳۰ شروع به تشکیل یک گروه در شیکاگو کرد. او از جمله محرکان اصلی مجله *International Council Correspondence* بود. در استرالیا، جی.ای. داوسون (۱۸۸۹-۱۹۵۸) درست پس از جنگ جهانی دوم برای چند سال نشریه *Southern Advocate of Workers' Councils* را منتشر کرد، در حالی که لاین دیاز در شیلی متون کمونیسم شورایی را منتشر می‌کرد. از اوایل دهه ۱۹۳۰ گاهگاهی یک متفکر مستقل مارکسیست مانند وکیل و فیلسوف سابق کمونیست کارل کُرش (۱۸۸۶-۱۹۶۱) به نظر می‌رسید که در مسیر کمونیسم شورایی گرایش می‌یابد.

کمونیسم شورایی در دهه ۱۹۶۰، زمانی که جنبش دانشجویی رونق داشت، به‌ویژه در آلمان، ایتالیا و فرانسه، چند سالی دوباره در مرکز توجه قرار گرفت. متون کلاسیک دوباره منتشر شدند و "کهنه‌سربازانی" همچون متیک و روزنامه‌نگار هلندی، کایو برنندل (متولد ۱۹۱۵ و شاید آخرین پیرو واقعی پانه‌کوک) به سخنرانان و نویسندگان محبوب تبدیل شدند. کمونیسم شورایی "قدیمی" اغلب به شیوه‌ای کم و بیش التقاطی در نظریه یا جهان‌بینی "جدید" ادغام می‌شد. این امر در اوایل و در مورد کتاب *Le gauchisme: remède à la maladie sénile du communisme* مشهود بود. با افول جنبش‌های ۱۹۶۸، کمونیسم شورایی نیز عمدتاً دوباره از نظرها ناپدید شد، هرچند که هنوز گروه‌هایی در نقاط مختلف اروپای غربی و آمریکای شمالی فعال هستند.

مباحثه ها

از دهه ۱۹۲۰ به بعد، در میان کمونیست‌های شورایی مباحثه‌های داخلی متعددی وجود داشته است. در اینجا، به‌طور خلاصه به مهم‌ترین جدال‌ها می‌پردازم.

۱. توصیف دوره تاریخی

پرسش این است که مفهوم این ادعا که سرمایه‌داری در حال افول است، دقیقاً چه معنایی دارد؟ در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، بسیاری از مارکسیست‌ها (چه کمونیست‌های شورایی و چه دیگران) فکر می‌کردند که سرمایه‌داری به پایان خود نزدیک شده است. این عقیده اغلب با ارجاع به نظریه روزا لوکزامبورگ پشتیبانی می‌شد که سرمایه‌داری با تسخیر تمام جهان به حد نهایی تاریخی خود رسیده است. در اواخر دهه ۱۹۲۰، نظریه دیگری به این بحث اضافه شد که مبتنی بر کتاب هنریک گروسمن درباره فروپاشی سرمایه‌داری بود. گروسمن با استفاده از مدل‌های بازتولید مارکس نشان داد که افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه به‌طور خودکار به توقف فرآیند انباشت منجر می‌شود و بنابراین سرمایه‌داری دارای یک محدودیت داخلی و عینی است. دیدگاه گروسمن در اوایل دهه ۱۹۳۰ موضوع مباحثه‌های شدیدی در میان کمونیست‌های شورایی بود. گُرش و پانه‌کوک، از جمله، رویکرد گروسمن را رد کردند، در حالی که متیک از نکات کلیدی آن دفاع کرد. پانه‌کوک استدلال می‌کرد که سوسیالیسم نه به این دلیل شکل خواهد گرفت که سرمایه‌داری فروپاشیده و کارگران مجبور به ایجاد سازمان‌های جدید می‌شوند، بلکه به این دلیل که سرمایه‌داری برای کارگران غیرقابل تحمل‌تر خواهد شد و آن‌ها را به ایجاد سازمان‌های جدیدی که باعث فروپاشی سرمایه‌داری می‌شود، سوق می‌دهد. در مقابل، متیک این استدلال پانه‌کوک را

پیچیده می‌دانست و معتقد بود که فروپاشی سرمایه‌داری و مبارزه طبقاتی انقلابی دو روی یک سکه هستند. تمرکز سرمایه منجر به فقر طولانی‌مدت برای کارگران خواهد شد و مبارزه اقتصادی آن‌ها را به مبارزه انقلابی تبدیل می‌کند. بنابراین، گفتن اینکه فروپاشی سرمایه‌داری اجتناب‌ناپذیر است، دقیقاً معادل گفتن این است که انقلاب اجتناب‌ناپذیر است.

این مباحثه‌ها در دوران رونق اقتصادی طولانی پس از جنگ جهانی دوم، اهمیت کمتری پیدا کرد. اکنون پرسش اصلی این بود که چگونه باید این رونق را تفسیر کرد. هیچ‌یک از کمونیست‌های شورایی باور نداشتند که سرمایه‌داری راهی برای کنترل تضادهای بنیادی خود یافته است. همه آن‌ها متقاعد بودند که دوران "طلایی" فقط به تعویق انداختن روز حسابرسی بود. چالش نظری و سیاسی این بود که رونق را به‌عنوان یک پدیده موقتی تحلیل کنند. به‌ویژه پل متیک این وظیفه را بر عهده گرفت. او از اواخر دهه ۱۹۳۰ شروع به نقد جان مینارد کینز کرد که اوج آن در کتاب مارکس و کینز در سال ۱۹۶۹ بود. به‌گفته متیک، مارکس پیش‌بینی نکرده بود که دوره‌ای کینزی با مداخله اقتصادی گسترده دولت به وجود خواهد آمد (اگرچه نظریه مارکس چنین احتمالی را رد نمی‌کرد). کینزیانیسم به‌طور ضمنی نظر مارکس را درباره بحران‌های ذاتی سرمایه‌داری می‌پذیرفت و در عین حال، درمانی در قالب دخالت آگاهانه در سازوکار بازار ارائه می‌کرد. اما این درمان نمی‌توانست مشکل ساختاری انباشت سرمایه را حل کند، زیرا افزایش مداخله دولتی به تولید ناکارآمدتر (مثل تولید اسلحه و غیره) و کارهای عمومی بیشتر منجر می‌شد. حتی اگر بازارهای جدیدی برای سرمایه به این شکل ایجاد می‌شد،

"...حصول نهایی تولید ناشی از سیاست‌های دولتی، به‌صورت کالایی که

بتواند به‌طور سودآور در بازار فروخته شود، ظاهر نمی‌شود". (۲۴)

بنابراین، خرج کردن دولت از محل کسری بودجه "بخشی از تقاضای کل واقعی نیست، بلکه یک سیاست عمدی برای تولید فراتر از آن است." (۲۵) این

سیاست که مبتنی بر افزایش مداوم بدهی ملی و در نتیجه، کاهش پیوسته درآمدها و بدهی‌ها است، در نهایت به بن‌بست خواهد رسید.

علی‌رغم طولانی‌مدت شرایط نسبتاً «متعادل» در کشورهای پیشرفته صنعتی، هیچ دلیلی برای این فرض وجود ندارد که تولید سرمایه‌داری از طریق مداخلات دولت در اقتصاد بر تناقضات ذاتی خود غلبه کرده است [۲۶].

بل متیک همچنین به برخی از پیامدهای غیر اقتصادی سرمایه‌داری پس از جنگ توجه داشت، که این توجه را در مقایسه با بسیاری دیگر از مارکسیست‌ها، بسیار زودتر به مسائل زیست‌محیطی نشان داد. در سال ۱۹۷۶، او مقاله‌ای را به موضوع «تخریب مداوم محیط زیست» اختصاص داد. او استدلال کرد که تهدیدات زیستگاه انسانی نتیجه توسعه نیروهای تولیدی نیست، بلکه ناشی از روابط تولیدی سرمایه‌داری و "اتلاف عظیم نیروی کار انسانی و منابع طبیعی" است (۲۷). هم‌زمان، متیک احتمال یافتن راه‌حلی برای این تهدید توسط خود سرمایه‌داری را نیز منتفی ندانست:

"از آنجایی که نحوه حرکت جهان توسط سود تعیین می‌شود، سرمایه‌داران تنها زمانی به مسائل زیست‌محیطی توجه می‌کنند که این مسائل بر سود تأثیر بگذارند. سرمایه‌داران هیچ علاقه خاصی به نابودی جهان ندارند؛ اگر مشخص شود که حفظ جهان نیز سودآور است، در آن صورت محافظت از جهان نیز به یک تجارت تبدیل خواهد شد" (۲۸).

۲. مداخله انقلابی در مبارزات کارگران

احتمالاً مهم‌ترین اختلاف میان کمونیست‌های شورایی، در رابطه با مداخله انقلابی در مبارزات کارگران بود. احزاب سیاسی جنبش "قدیمی" کارگری شکست خورده بودند:

وقتی امکان بهبود شرایط کارگران در چارچوب سرمایه‌داری وجود داشت، جنبش کارگری رادیکال سابق به نهادی تبدیل شد که به پشتیبانی از وضعیت موجود اجتماعی پرداخت. (۲۹)

اما آیا این هم‌پیوندی جنبش "قدیمی" به این معنا بود که خود مفهوم یک حزب کارگری انقلابی منسوخ شده است؟ آیا یک حزب انقلابی برای آموزش پرولتاریا برای فعالیت خودمختار مفید بود یا تمام احزاب سیاسی سازمان‌های بورژوازی بودند که باید با آن‌ها مبارزه کرد؟

در طول دهه ۱۹۲۰، سه موقعیت متفاوت به تدریج شکل گرفت. نخست، کمونیست‌های شورایی بودند که معتقد بودند جنبش "قدیمی" کارگری تنها نوع خاصی از حزب را بی‌اعتبار کرده است، نه ایده حزب به‌طور کلی. حزب انقلابی جدید نباید چیزی جدا از طبقه کارگر باشد، بلکه باید به‌صورت دیالکتیکی با آن ادغام شود. این موقعیت توسط افرادی مانند هرمان گورتر دفاع می‌شد، که این استدلال را به‌طور خلاصه در سه نکته بیان کرد:

"اول، بازگروه‌بندی تمام کارگران، یعنی اکثریت بزرگ پرولتاریا در اتحادیه [انقلابی]؛ دوم، بازگروه‌بندی آگاه‌ترین کارگران در حزب؛ سوم، وحدت اتحادیه و حزب". (۳۰)

"طرفداران" سازمان‌های همبستگی" موضع دوم را داشتند. مهم‌ترین نظریه‌پرداز این موقعیت میانی اتو روله بود، که در سال ۱۹۲۰ اعلام کرده بود که "انقلاب یک مسئله حزبی نیست". از دیدگاه روله، تقسیم کار میان حزب و اتحادیه کارگری میراث سرمایه‌داری بود. سازمان همبستگی، که کارگران می‌توانستند از آن برای دفاع از منافع خود در تمام جبهه‌ها و ترویج دموکراسی شورایی استفاده کنند، باید جایگزین هر دوی آن‌ها می‌شد. نقطه شروع فرآیندهای یادگیری انقلابی کارگران، جایی بود که آن‌ها ارزش اضافی تولید می‌کردند، یعنی در محل کار. آنجا بود که باید مبارزه خود را سازماندهی می‌کردند. از طریق مبارزه اقتصادی، آن‌ها خود را آموزش می‌دادند و به آگاهی

سیاسی بالاتری می‌رسیدند. این فرآیندهای یادگیری به‌طور سازمانی در فدراسیون‌های سازمان‌های محل کار تبلور می‌یافت که همزمان مبارزه اقتصادی و سیاسی را پیش می‌بردند. این دیدگاه تقریباً با سندیکالیسم انقلابی یکسان بود." (۳۱)

رادیکال‌ترین کمونیست‌های شورایی آن‌هایی بودند که به‌طور قاطع از مداخله در جنبش کارگری خودداری کردند. آنتون پانه‌کوک، در حالی که مبتکر این دیدگاه نبود، برجسته‌ترین نماینده آن بود. او منطق این دیدگاه را در خاطرات خود این‌گونه شرح می‌دهد:

"تحت تأثیر هنک کان میر و دیگران، اصول جدید به تدریج روشن‌تر شد. به‌ویژه این اصل: توده‌های کارگر باید خودشان تصمیم‌گیری کنند و مبارزه خود را رهبری و اجرا کنند. این ممکن است یا یک اصل بدیهی به نظر برسد یا بی‌معنی، اما به این معناست که جایی برای رهبران به‌عنوان موجودیتی مستقل وجود ندارد. به یاد دارم زمانی در جریان یک اعتصاب بزرگ با خودم بحث می‌کردم که کارگران چه باید بکنند و نمی‌توانستم تصمیم بگیرم که کدام‌یک از دو موضع متفاوت باید اتخاذ شود؛ و چه می‌شود اگر بعداً قرار باشد نظر یا توصیه‌ای در مقاله‌ای یا روزنامه‌ای ارائه شود؟ در نهایت، با توجه به مقاله‌ای از هنک، راه‌حل ساده را به یک‌باره دیدم: من نیازی به پیدا کردن راه‌حل ندارم؛ کارگران باید خودشان آن را پیدا کنند و مسئولیت کامل آن را بر عهده بگیرند." (۳۲)

بر اساس این دیدگاه، وظیفه کمونیست‌های شورایی فقط مطالعه و تحلیل سرمایه‌داری و مبارزات کارگران بود. این دیدگاه که هنوز هم توسط کاجو برنندل و چند همکارش ترویج می‌شود، باعث شده که طرفداران آن لقب "راهبان منزوی مارکسیسم" (۳۳) را کسب کنند.

۳. عوامل ذهنی

اختلافات بر سر تشکیل حزب با یک بحث دیگر نیز مرتبط بود. اگر واقعاً شرایط "عینی" در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته برای انقلاب آماده است، چه

"عوامل ذهنی" کارگران را از ایجاد یک جامعه جدید بازمی‌دارد؟ روله حدود سال ۱۹۲۰ به این نتیجه رسید که علت عمیق شکست انقلاب آلمان در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹ نه در اشتباهات یک سازمان انقلابی یا دیگری، بلکه در ذهنیت طبقه کارگر بود. انقلاب تنها زمانی در کشورهای صنعتی ممکن بود که طبقه کارگر به اندازه کافی اعتماد به نفس و اراده برای کنترل واقعی مراکز قدرت (یعنی محل‌های کار) و سپردن آن‌ها به سازمان‌های همبستگی که در آن قدرت سیاسی و اقتصادی متحد شده بودند، داشته باشد. این که طبقه کارگر چنین کاری را در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹ انجام نداد، نتیجه ذهنیت فرمانبردارانه آن بود. روله در سال ۱۹۲۵ نوشت:

"آنچه که امروز بیشترین نیاز را دارد، تخریب تدریجی اقتدار در درون افراد، در شیوه فعالیت ذهنی آن‌ها و در تمرین عمومی و روزمره زندگی در جامعه است. تخریب اقتدار در ساختار سازمانی مهم است. تخریب آن در نظریه و تاکتیک‌های مبارزه طبقاتی مهم‌تر است. اما مهم‌ترین چیز، تخریب اقتدار در روح انسان است، زیرا بدون آن نمی‌توان اقتدار را در سازمان، تاکتیک یا نظریه نیز از بین برد." (۳۴)

در حالی که روله یک رویکرد انقلابی-آموزشی گسترده را پیشنهاد می‌کرد، بیشتر کمونیست‌های شورایی معتقد بودند که نیازی به تغییر کل روان‌شناسی طبقه کارگر نیست، بلکه فقط باید با ایده‌های سیاسی اشتباه مبارزه کرد. فرض اساسی آن‌ها این بود که ایدئولوژی بورژوایی کارگران، آن‌ها را از ایجاد دموکراسی شورایی بازمی‌دارد. پانه‌کوک این موضوع را چنین بیان کرد:

"آنچه [کارگران را] عمدتاً بازمی‌دارد، قدرت ایده‌های به ارث رسیده و تزریق شده است، قدرت روحی عظیم جهان طبقه متوسط، که ذهن‌هایشان را در یک ابر ضخیم از باورها و ایدئولوژی‌ها محصور می‌کند، آن‌ها را تقسیم کرده و باعث می‌شود که دچار تردید و سردرگمی شوند. فرآیند روشنگری، روشن‌سازی

و غلبه بر این جهان از ایده‌ها و ایدئولوژی‌های قدیمی، فرآیند اساسی در ساخت قدرت طبقه کارگر است و پیشرفت انقلاب را رقم می‌زند". (۳۵)

فلسفه مارکسیستی نقش مرکزی در توضیح و مبارزه با این "ابر ضخیم باورها و ایدئولوژی‌ها" داشت. به همین دلیل پانه‌کوک، به‌ویژه، زمان قابل توجهی را به نقد آنچه که او تفکر بورژوازی درون جنبش کارگری می‌دانست، اختصاص داد. در سال ۱۹۳۸، او نقدی از لنین منتشر کرد، به‌ویژه در ارتباط با کتاب لنین در سال ۱۹۰۹ با عنوان *ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم* (۳۶). پانه‌کوک تلاش کرد تا ثابت کند که لنین در نقد ارنست ماخ و پیروان روسی او، بوگدانوف و لوناچارسکی، نتوانست از ماتریالیسم قرن هجدهم روشن‌گری فراتر رود. لنین "ماده" را به ماده فیزیکی تقلیل داد، در حالی که ماتریالیسم تاریخی مفهوم گسترده‌تری از ماده دارد، یعنی مفهوم "واقعیت عینی" یا "تمامیت واقعیت مشهود"، که شامل "ذهن و تصورات" نیز می‌شود (اوینگن دیتزگن) (۳۷). به نظر پانه‌کوک، لنین تمایل به "ماتریالیسم طبقه متوسط" را با مربی فلسفی خود، گرگوری پلخانوف، مشترک داشت. تفکر آن‌ها در هر دو مورد محصول "شرایط اجتماعی روسیه" بود:

"در روسیه... مبارزه علیه تزارگرایی مشابه مبارزه قبلی علیه استبداد در اروپا بود. در روسیه نیز کلیسا و دین قوی‌ترین پایه‌های نظام حکومتی بودند... مبارزه با دین در اینجا یک ضرورت اجتماعی اولیه بود... بنابراین، مبارزه طبقاتی پرولتاریا در روسیه هم‌زمان با مبارزه علیه استبداد تزار، تحت پرچم سوسیالیسم بود. بنابراین مارکسیسم در روسیه... ناگزیر شکلی متفاوت از آنچه در اروپای غربی بود، به خود گرفت. این هنوز تئوری یک طبقه کارگر مبارز بود؛ اما این طبقه ابتدا باید برای آنچه که در اروپای غربی وظیفه بورژوازی بود مبارزه می‌کرد، با روشنفکران به‌عنوان همکارانش. بنابراین روشنفکران روسی در تطبیق این تئوری با وظیفه محلی خود، ناچار بودند شکلی از مارکسیسم را پیدا کنند که در

آن انتقاد از دین در اولویت قرار داشت. آن‌ها این را در نزدیک شدن به اشکال قبلی ماتریالیسم و در نوشته‌های اولیه مارکس پیدا کردند". (۳۸)

به نظر پانه‌کوک، لنین در حال جنگیدن برای مسئله‌ای بود که در اروپای غربی قبلاً پیروز شده بود. ایده‌های لنین برای افرادی که تحت سرمایه‌داری توسعه‌یافته زندگی می‌کردند، بی‌فایده بود و تنها رهایی خودخواسته طبقه کارگر را دشوارتر می‌کرد. (۳۹)

۴. نقش اقدامات فردی

بحث دیگری که در مورد نقش اقدامات فردی مطرح شد، نیز به بحث در مورد حزب مرتبط بود. آیا کمونیست‌های شورایی آگاه باید "اقدامات نمونه‌ای" انجام دهند تا پرولتاریا را از خواب بیدار کنند؟ یا این کار کاملاً اشتباه بود، زیرا توده‌ها را از خودرهایی‌شان منحرف می‌کرد؟ این مسئله به هیچ‌وجه یک پرسش صرفاً نظری نبود. کمونیست‌های شورایی با تمایلات عمل‌گرایانه در طول دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ چندین بار تلاش کردند به صورت "نمونه‌ای" عمل کنند. در سال‌های طوفانی انقلاب آلمان، ابتدا نقشه‌بردار ماکس هولتس (۱۸۹۹-۱۹۳۳) و کمی بعدتر، کارگر ریخته‌گر معلول کارل پلتنر (۱۸۹۳-۱۹۴۵) گروه‌های مسلحی تشکیل دادند که، از جمله کارهای دیگر، به بانک‌ها دستبرد زدند و خانه‌های اشرافی را غارت کردند تا غنائم را بین فقرا تقسیم کنند. آن‌ها امیدوار بودند به این طریق، آسیب‌پذیری نهادهای موجود را نشان دهند و سایر کارگران را به انجام اعمال مشابه ترغیب کنند. (۴۰) یکی دیگر از حامیان اقدامات نمونه‌ای در میان کمونیست‌های شورایی، کارگر ساختمانی معلول هلندی مارینوس فان در لوبه (۱۹۰۹-۱۹۳۴) (بود که پس از آتش‌سوزی در رایش‌تاک در برلین در ۲۷ فوریه ۱۹۳۳ به شهرت جهانی رسید، زیرا همان‌طور که بعدها به پلیس گفت، "دیدم که کارگران به تنهایی نمی‌خواهند هیچ کاری [علیه ناسیونال سوسیالیسم] انجام دهند." فان در لوبه عضو گروه اپوزیسیون کارگران چپ روتتردام، به رهبری ادوارد سیراخ (۱۹۳۷-۱۸۹۵) بود. (۴۱)

واکنش‌های مختلف کمونیست‌های شورایی به اقدام فان در لوبه نشان‌دهنده آن بود که بحث بر سر عمل نمونه‌گرایانه دقیقاً چه موضوعی را در بر می‌گرفت. آنتون پانه‌کوک) که به GIC ضدعمل‌گرایی نزدیک بود (به شدت از اقدام فان در لوبه انتقاد کرد و آن را "کاملاً بی‌ارزش" خواند. در مقابل، ادوارد سیراخ یک جزوه منتشر کرد که این‌گونه پایان می‌یافت:

"به آتش کشیدن ساختمان رایشتاگ، اقدامی از سوی یک انقلابی پرولتری بود... هنگامی که دود از این خانه فریب دموکراتیک، که طی پانزده سال توده‌های آلمان در آن به سرمایه‌داری فروخته شده بودند، برخاست، توهّمات دموکراسی پارلمانی که کارگران آلمان را به سرمایه‌داری زنجیر کرده بود نیز با آن دود به هوا رفت. تشنگی برای عمل و روحیه فداکاری که فان در لوبه را برانگیخت، باید کارگران توده‌ای را نیز الهام بخشد تا بتوانند به سرمایه‌داری جنایتکار پایان دهند! به همین دلیل ما با او همبستگی داریم!" (۴۲)

۵. اقتصاد پس‌سرمایه‌داری

تحت تأثیر رویدادهای روسیه/اتحاد جماهیر شوروی، نویسندگان متعددی (مانند لودویگ فون میزس و دیگران) در سال‌های پس از ۱۹۱۷ استدلال کردند که اقتصاد متمرکز برنامه‌ریزی شده به طور اصولی غیرممکن است. تنها تعداد کمی از سوسیالیست‌های رادیکال به چالش برخاستند و سعی کردند خلاف آن را ثابت کنند. مهم‌ترین استثنائات مثبت در این زمینه احتمالاً اتو لیختر اتریشی و کارل پولانی بودند که تحت تأثیر ایده‌های "سوسیالیسم صنفی" قرار داشتند. (۴۳)

یان آپل، فلزکار آلمانی (۱۸۹۰-۱۹۸۵)، که نماینده KAPD در دومین و سومین کنگره‌های کمینترن بود و در سال ۱۹۲۶ به‌طور غیرقانونی به هلند مهاجرت کرد، سعی کرد جایگزینی کمونیستی-شورایی برای سرمایه‌داری ارائه دهد. نقطه آغاز او این بود که یک جامعه کمونیستی توسعه‌یافته هیچ بازار، رقابت، پول یا قیمتی نخواهد داشت. بنابراین تنها یک اقتصاد طبیعی وجود

خواهد داشت که در آن تولید و توزیع به صورت دموکراتیک تنظیم می‌شود. آپل در پاسخ به انتقاد فون میزس و همفکرانش که اقتصاد عقلانی در چنین شرایطی به دلیل فقدان یک واحد حساب (مانند ارزش) غیرممکن خواهد بود، زمان کار اجتماعی ضروری را به عنوان مبنای چنین واحد حسابی پیشنهاد داد. آپل این ایده را در یک دست‌نوشته بسط داد که در گروه‌های کمونیست بین‌المللی مورد بحث و توسعه بیشتر قرار گرفت. نتیجه این مباحث در سال ۱۹۳۰ به عنوان یک "اثر جمعی" تحت عنوان *اصول بنیادی تولید و توزیع کمونیستی* منتشر شد (۴۴). این متن در سال‌های بعد موضوع بحث قرار گرفت و دستخوش یک سری بازبینی‌ها شد. (۴۵)

اصول بنیادی شامل تحلیل‌های فراوانی بود که به طیف وسیعی از مسائل مربوط به سازماندهی اقتصادی کمونیستی می‌پرداخت: از جمله نقش کشاورزان کوچک و متوسط و اولویت‌های تخصیص منابع در مراحل مختلف توسعه. اما تمرکز اصلی تحلیل آن بر مسئله مکانیزم‌های توزیع بود. *اصول اقتصاد کمونیستی* را به دو بخش تقسیم می‌کند: از یک سو "واحدهای تولیدی" که کالاهای خدماتی را فراهم می‌کنند و در مقابل آن‌ها پاداش دریافت می‌کنند، و از سوی دیگر "واحدهای استفاده اجتماعی عمومی (GSU)" که برای تولید خود پاداشی دریافت نمی‌کنند. یک کارخانه کفش‌سازی، به عنوان مثال، یک واحد تولیدی است و یک بیمارستان یک واحد GSU. هر دو بخش از واحدهای خودمختاری تشکیل شده‌اند که کارکنان آن‌ها آزادی کامل در تصمیم‌گیری دارند. "هماهنگی افقی" بین واحدهای مختلف از جریان محصولات بین آن‌ها (به شکل وسایل تولید و کالاهای مصرفی) حاصل می‌شود. (۴۶)

اصل "تأمین بر اساس نیاز" در بخش GSU تحقق می‌یابد، اما در بخش دیگر نه. به عبارت دیگر، مصرف کلی جمعیت به دو بخش فردی (محصولات بخش تولیدی) و بخش جمعی (محصولات بخش GSU) تقسیم می‌شود. در هر دو بخش، وسایل تولید ثابت و در گردش (P) همراه با نیروی کار (L) برای تولید محصولات

پردازش می‌شوند. همه اجزای فرآیند تولید شامل مقادیر مشخصی از زمان تولید اجتماعی متوسط هستند. تولیدکنندگان در ازای تلاش‌هایشان گواهی‌های کار دریافت می‌کنند که به‌عنوان مثال، برابر با "یک ساعت از زمان تولید اجتماعی متوسط" است. (۴۷) اما همه ساعات کاری به گواهی‌های کار تبدیل نمی‌شوند. یک مثال می‌تواند این را روشن کند. فرض کنیم که همه واحدهای تولیدی به‌طور کلی در یک کشور معین ۷۰۰ میلیون ساعت کاری از P و ۶۰۰ میلیون ساعت کاری از L مصرف می‌کنند و محصولاتی معادل ۱۳۰۰ میلیون ساعت کار تولید می‌کنند. سپس بخش تولیدی به ۷۰۰ میلیون ساعت کاری (P) نیاز دارد تا خود را بازتولید کند، و ۶۰۰ میلیون ساعت کار برای بقیه جامعه باقی می‌ماند. حال فرض کنیم که بخش GSU نیز ۵۸ میلیون ساعت از P و ۵۰ میلیون ساعت از L مصرف می‌کند (با خروجی ۱۰۸ میلیون ساعت کار)، بنابراین این بخش برای بازتولید خود به ۵۸ میلیون ساعت کار (P) نیاز دارد. این بدان معناست که مجموع ورودی به شکل نیروی کار (L) در جامعه ۶۵۰ میلیون ساعت است، در حالی که $۶۰۰ = ۵۸ + ۵۴۲$ میلیون ساعت کار برای مصرف فردی باقی می‌ماند. فاکتور جبران یا فاکتور مصرف فردی (FIC) در اینجا برابر است با $۵۴۲ / ۶۵۰ = ۰.۸۳$. اگر یک کارگر ۴۰ ساعت در هفته کار کند، او تنها گواهی‌های کار معادل $۰.۸۳ \times ۴۰ = ۳۳.۲$ ساعت کار دریافت می‌کند. (۴۸)

با توسعه بیشتر جامعه کمونیستی، اندازه نسبی بخش GSU افزایش می‌یابد، به طوری که در نهایت بخش‌هایی مانند تأمین غذا، حمل‌ونقل، مسکن و غیره نیز در آن گنجانده می‌شوند. (۴۹) با این حال، علی‌رغم این تمایل به رشد، بخش GSU هرگز نمی‌تواند کل جامعه را در برگیرد و بنابراین عامل مصرف فردی (FIC) هرگز به صفر نخواهد رسید:

"فقط آن واحدهای تولیدی که کالاهایی برای تأمین نیازهای عمومی فراهم می‌کنند، قابل تبدیل به نوعی از واحد GSU هستند. کمی تفکر نشان می‌دهد که هرگز نمی‌توان آن تعداد زیاد و متنوع از اقلام و کالاهایی را که بیانگر سلیقه‌های

خاص افراد با علایق شخصی خاص است، به سیستم توزیع کاملاً اجتماعی شده وارد کرد". (۵۰)

ایده اصلی/اصول بنیادی با انتشار کتاب گروندریسه مارکس در سال ۱۹۳۹، به‌ویژه با جمله زیر، حمایت قدرتمندی به دست آورد:

"صرفه‌جویی در زمان، به این موضوع کل اقتصاد در نهایت منتهی می‌شود..... بنابراین، صرفه‌جویی در زمان، همراه با توزیع برنامه‌ریزی شده زمان کار میان شاخه‌های مختلف تولید، اولین قانون اقتصادی بر اساس تولید اجتماعی است. این قانون در آنجا حتی به درجه بالاتری می‌رسد. با این حال، این اساساً متفاوت از اندازه‌گیری ارزش‌های مبادله‌ای (کار یا محصولات) بر اساس زمان کار است". (۵۱)

/اصول بنیادی تا دهه ۱۹۷۰ نقش مهمی در بحث‌های کمونیست‌های شورایی ایفا کرد، اما بیشتر به عنوان یک متن پس‌زمینه مورد استفاده قرار می‌گرفت، زیرا نویسندگان از ایده‌های آن استفاده می‌کردند بدون اینکه منبع آن را ذکر کنند. (۵۲)

تحقیقات علمی

مطالعه تاریخ، نظریه و عمل کمونیسم شورایی به طور نابرابری توسعه یافته است (۵۳). محققان بیشتر به نوشته‌ها و زندگی‌نامه‌های نظریه‌پردازانی که در کمونیسم شورایی نقش داشتند، علاقه نشان داده‌اند. حداقل سه رساله در مورد آنتون پانه‌کوک و یک پایان‌نامه دکتری منتشر نشده داریم (۵۴). هرمان گورتر موضوع یک بیوگرافی جزئی و سپس یک بیوگرافی کامل بوده است (۵۵). هنوز کسی زندگی‌نامه‌ای از اتو روله ننوشته، اما چند تحلیل خوب درباره توسعه سیاسی و نظری او وجود دارد (۵۶). همچنین آثاری درباره برخی کمونیست‌های شورایی کم‌اهمیت‌تر مانند سیلویا پنک هرست و جیم داوسون منتشر شده است. با این حال، هنوز هیچ تک‌نگاری جامع در مورد پل ماتیک منتشر نشده است (۵۷). از اواخر دهه ۱۹۶۰، چندین مجموعه از نوشته‌های نظریه‌پردازان کمونیست شورایی، به ویژه پانه‌کوک و گورتر، و همچنین روله، ماتیک و ویلی هوهن منتشر شده‌اند (۵۸). خاطرات گسترده پانه‌کوک نیز به صورت کتاب موجود است (۵۹) در حالی که کمونیست‌های شورایی بعدی نیز خاطرات خود را روی کاغذ آورده یا در مصاحبه‌های طولانی شرکت کرده‌اند. (۶۰) آثار آپل، گورتر، پانه‌کوک و دیگران بازنشر شده‌اند. یک نسخه کامل از نوشته‌ها و مکاتبات کارل گرش که به تمایلات کمونیستی-شورایی او توجه زیادی می‌کند، در مراحل پیشرفته‌ای قرار دارد (۶۱). همچنین مرورهای کتابشناختی خوبی برای تعدادی از کمونیست‌های شورایی مهم تهیه شده است (۶۲).

تا کنون، آثار بسیاری درباره تاریخ روایی کمونیسم شورایی به عنوان یک جنبش منتشر شده است. تاریخ سازمان‌های آلمانی توسط هانس مانفرد بوک مطالعه شده، که نه تنها یک اثر استاندارد درباره وقایع پرتلاطم ۱۹۱۸-۲۳ نوشته (۶۳)، بلکه توسعه بعدی جنبش تا اوایل دهه ۱۹۷۰ را نیز بازسازی کرده است. (۶۴) فیلیپ بورینت توسعه جنبش هلند (و تعامل آن با جنبش آلمان) را

به‌طور مفصل توصیف کرده است (۶۵). مارک شپ‌وی تأثیر کمونیسم شورایی در بریتانیا (سیلویا پنک‌هرست، گای آلدرد و دیگران) را مورد مطالعه قرار داده است (۶۶).

با اینکه تا کنون اطلاعات زیادی درباره کمونیسم شورایی به دست آمده است، هنوز کمبود تحلیل‌های عمیق وجود دارد. برخی توجه به نظرات کمونیست‌های شورایی درباره فروپاشی سرمایه‌داری و سیستم شورایی شده است، اما سهم نظری آن‌ها نیازمند بررسی جدی‌تری است. (۶۷) / اصول بنیادی، برای مثال، تاکنون به ندرت مورد بحث قرار گرفته‌اند. دوم، تحلیل تاریخی-ماتریالیستی از این جریان هنوز در مراحل ابتدایی خود است. کاربرد تحلیل مارکسیستی بر خود مارکسیسم، که روزگاری توسط کارل گرش مطرح شده بود، از این نظر به خوبی توسعه نیافته است. حتی اصول پایه‌ای برای یک تحلیل نیز هنوز وجود ندارد. به عنوان مثال، هنوز هیچ مرور خوبی از تاریخ KAPD از زمان تأسیس تا ناپدید شدن آن وجود ندارد. (۶۸) در این زمینه، باید با قطعات پراکنده‌ای راضی باشیم. تقریباً هیچ چیز در مورد عملکرد عملی و سازمانی KAPD، سازمان‌های خواهر آن و جانشین‌هایش شناخته شده نیست. همچنین اطلاعات کمی درباره پیوستگی اجتماعی و جامعه‌شناسی حامیان آن داریم. (۶۹) به نظر می‌رسد، برای مثال، بیکاران به شدت در میان کمونیست‌های شورایی دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ نمایندگی بیشتری داشته‌اند، اما هنوز راهی برای آزمایش تجربی این فرضیه وجود ندارد. همچنین باید امیدوار بود که یک مطالعه تاریخی مقایسه‌ای توضیح دهد چرا کمونیسم شورایی عمدتاً در آلمان تأثیرگذار شد، در حالی که روشنفکران هلندی که در کشور خود حاشیه‌ای بودند، چنین وزن سیاسی نامتناسبی در این جنبش پیدا کردند.

نتایج

پیروان سخت‌گیر آموزه‌های کمونیسم شورایی امروز بسیار کم هستند. ایجاد یک ترازنامه دشوار است. کمونیسم شورایی به‌طور موقت در اوایل دهه ۱۹۲۰ یک پدیده جمعی بود و واقعاً هویت خاص خود را زمانی پیدا کرد که KAPD در حال افول بود—که می‌توان آن را محصول شکست انقلاب آلمان دانست. ظهور نازیسم ضربه نهایی به حرکتی بود که پیش‌تر بسیار ضعیف شده بود. پس از جنگ جهانی دوم، کمونیسم شورایی برای سال‌ها یک جریان بسیار حاشیه‌ای در میان روشنفکران چپ باقی ماند، هرچند که در جنبش‌های اعتراضی بین‌المللی اواخر دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تأثیراتی کسب کرد.

به نظر می‌رسد تأثیر ماندگار کمونیسم شورایی عمدتاً غیرمستقیم است. از یک سو، این جنبش از منظر غیرآنارشستی به شک و تردید سیستماتیک نسبت به تمام «بوروکرات‌ها» در جنبش کارگری کمک واقعی کرده است. از سوی دیگر، به‌طور سیستماتیک نشان داده است که چگونه اشکال مقاومت کارگران به‌طور خودجوش بارها و بارها خود را تجلی می‌کنند. تأثیر آن، به‌عنوان مثال، در گروه *Socialisme ou Barbarie* (سوسیالیسم یا بربریت) به رهبری کورنلیوس کاستوریادیس، کلود لوفور و دیگران قابل مشاهده بود و حتی در جریاناتی که ارزیابی مثبت از تفکر شورایی نداشتند، مانند کارگری‌گرایی [operaismo] سرجیو بولونیا، آنتونیو نگری، کارل هاینر روت و دیگران.

آنچه از کمونیسم شورایی به‌طور ملموس باقی مانده عمدتاً متون است—متون که اغلب به‌نظر می‌رسد تا حد زیادی دگماتیک و یک‌سویه، با تعصبات مردانه مشخص و تمرکز یورو-مرکزی دارند. با این حال، این متون حاوی بینش‌ها و هشدارهایی هستند که نباید فراموش کنیم. (۷۰)

- [۱] از کایو برندل، گوتز لانکائو و ویراستاران این نشریه بابت نظراتشان درباره نسخه‌های قبلی این مقاله سپاسگزارم.
- [۲] به ریشرز ۱۹۷۳، م. ontaldi ۱۹۷۵، پرات ۱۹۸۴ مراجعه کنید.
- [۳] کول ۱۹۷۰، ص. ۵۷۵.
- [۴] هورنر ۱۹۱۹، ص. ۴۹۵.
- [۵] هرمن گورتر به لنین در نامه بازش به رفیق لنین (گورتر ۱۹۸۹ [۱۹۲۰]) پاسخ داد. به دی لیاگر بوله ۱۹۷۸ نیز مراجعه کنید.
- [۶] لنین ۱۹۲۰، ص. ۲۱-۲.
- [۷] باک ۱۹۹۳، ص. ۲۳۹.
- [۸] مسئله تقاضای دستمزد نقش مرکزی در جدایی داشت. جریان اسن استدلال می‌کرد که ادامه تقاضای دستمزدهای بالاتر ضدانقلابی است. از آنجایی که سرمایه‌داری در آستانه مرگ بود، تقاضاهای اقتصادی تنها می‌توانست پایان جامعه قدیمی را به تعویق بیندازد. زمان آن بود که برای تصرف کامل قدرت و کنترل بر جامعه به‌طور کلی مبارزه کنیم. در مقابل، جریان برلین همچنان بر اهمیت تقاضای دستمزد تأکید می‌کرد، زیرا کارگران در زمان تورم بالا به دستمزدهای بالاتر نیاز مبرمی داشتند.
- [۹] باک ۱۹۹۳، ص. ۳۱۹-۲۰.
- [۱۰] روله ۱۹۲۰ الف.
- [۱۱] روله ۱۹۲۰ ب.
- [۱۲] به ایهلادو ۱۹۶۹ مراجعه کنید.
- [۱۳] برندل ۱۹۷۴، ص. ۲۵۹.
- [۱۴] کانه مایر ۱۹۳۴.
- [۱۵] واگنر ۱۹۳۴. در ۱۹۳۶-۷، در تبعید در سوئیس، واگنر 'تزهایش' را به یک دست‌نوشته گسترده منتشرنشده درباره 'پایه‌های سیاست قدرت بلشویکی: مشارکتی در جامعه‌شناسی بلشویک' گسترش داد. او بخش‌هایی از

دست‌نوشته‌اش را با نام مستعار رودیلف اشپرنگر منتشر کرد. به‌عنوان مثال، به اشپرنگر ۱۹۴۰ مراجعه کنید.

[۱۶] بوناچی ۱۹۷۷، دینگل ۱۹۸۱.

[۱۷] این نشریه در ۱۹۳۴ منتشر شد، در ابتدا به‌عنوان نسخه‌ای عمدتاً به زبان انگلیسی از نشریه *GIC Rätekorrespondenz* در ۱۹۳۸ نام آن به *Living Marxism* تغییر یافت و در ۱۹۴۲ به *New Essays* این نشریه در ۱۹۴۳ متوقف شد. در ۱۹۷۰، انتشارات گرین‌وود یک نسخه فکسیمیلی منتشر کرد.

[۱۸] رایت ۱۹۸۰.

[۱۹] در پاریس توسط سیول در ۱۹۶۸ منتشر شد.

[۲۰] کهنه‌کار کمونیست شورایی هلندی کایو برندل به من نوشت (۱۲ دسامبر ۲۰۰۱): 'در پنج سال گذشته، شاهد ظهور گروه‌های کمونیست شورایی با نشریات خود در برلین، لوئیک، هامبورگ، فرایبورگ، باد سالزونگ، کلن، دویسبورگ و اوپرهاوزن بوده‌ام.... علاوه بر این، گروه‌های کمونیست شورایی در فرانسه، ایالات متحده و کانادا نیز وجود دارد. نه به ذکر اسپانیا، ایتالیا و یونان!'.
بعلاوه، باید از جریان کمونیست بین‌المللی یاد کنم، یک گرایش بسیار کوچک بین‌المللی با منشاء فرانسوی که به‌طور دقیق کمونیست شورایی نیست، اما وابستگی وسیعی دارد.

[۲۱] گروسمن ۱۹۲۹.

[۲۲] بوناچی ۱۹۷۷، ص. ۵۷-۶۴.

[۲۳] متیک ۱۹۶۹، ص. ۱۳۰.

[۲۴] متیک ۱۹۶۹، ص. ۱۵۴؛ به ص. ۱۱۸ نیز مراجعه کنید.

[۲۵] متیک ۱۹۶۹، ص. ۱۶۰.

[۲۶] متیک ۱۹۷۶، ص. ۲۳۲-۳.

[۲۷] متیک ۱۹۷۶، ص. ۲۳۲-۳.

[۲۸] متیک ۱۹۷۶، ص. ۲۳۷.

[۲۹] متیک ۱۹۶۹، ص. ۱۳۱.

[۳۰] گورتر ۱۹۷۸، ص. ۱۷۰.

[۳۱] باک ۱۹۹۰.

[۳۲] پانه‌کوک ۱۹۸۲، ص. ۲۱۵.

[۳۳] کول ۱۹۷۸. این اصطلاح از رهبر اتحادیه کارگری و پارلمانی انقلابی هلندی هنک اسنیولیت (۱۸۸۳-۱۹۴۲) سرچشمه گرفته است.

[۳۴] روله ۱۹۷۵، ص. ۱۴۱. به‌طور جزئی به دلیل تأثیر همسرش آلیس گرس‌تل، روله یک ارتباط منطقی بین مارکسیسم آموزشی که تبلیغ می‌کرد و روان‌شناسی فردی آلفرد آدلر دید، که در آن جستجوی آگاهی جامع از خود نیز اساسی بود. روله بخش عمده‌ای از باقی‌مانده زندگی‌اش را به توسعه بیشتر این ایده اختصاص داد. به کوتز ۱۹۹۱ و شوخ ۱۹۹۵ مراجعه کنید. بسیاری از کمونیست‌های شورایی به چرخش آموزشی روله علاقه‌ای نداشتند. قضاوت متیک این بود: 'این بخش از فعالیت‌های روله، چه مثبت و چه منفی ارزیابی شود، ارتباط کمی، اگر اصلاً داشته باشد، با مشکلاتی که کارگران آلمانی با آن مواجه بودند دارد' (متیک ۱۹۷۸، ص. ۱۱۰-۱۱).

[۳۵] پانه‌کوک ۱۹۴۸، ص. ۷۷.

[۳۶] کتاب لنین در ۱۹۰۹ به زبان روسی منتشر شده بود. اولین ترجمه (به زبان آلمانی) در ۱۹۲۷ منتشر شد.

[۳۷] پانه‌کوک ۱۹۴۸، ص. ۶۱. گورتر و پانه‌کوک کتاب *Das Wesen der menschlichen Kopfarbeit* (اثر فیلسوف کارگری آلمانی اوژن دیتزگن ۱۸۱۸-۱۸۸۸) را به‌عنوان یک سهم حیاتی در توسعه نظریه مارکسیستی می‌دیدند. برندل ۱۹۷۰، ص. ۱۴۰-۲؛ باک ۱۹۹۲؛ دی‌لیاگر بوله ۱۹۹۶، ص. ۲۵۲-۴.

[۳۸] پانه‌کوک ۱۹۴۸، ص. ۶۸-۹.

[۳۹] کُرش (۱۹۳۸) تقریباً با پانه کوک هم عقیده بود. یک واکنش انتقادی (که به ویژه به 'پیوند مکانیکی' که پانه کوک بین فلسفه ماتریالیستی و عمل انقلابی برقرار می کند اشاره دارد) را می توان در [ابوری نیت ۲۰۰۱، ص. ۲۵۶-۶۵] یافت.

[۴۰] هولت در ۱۹۲۱ دستگیر شد و پلنر اوایل ۱۹۲۲. هولت به زودی به یک کمونیست 'ارتدوکس' تبدیل شد؛ او در ۱۹۳۳ در شرایط مشکوکی در اتحاد جماهیر شوروی درگذشت. پلنر کمی قبل از آزادی آن توسط متفقین در یک اردوگاه تمرکز آلمانی درگذشت. باک ۱۹۹۳، ص. ۳۰۸-۱۸ و ص. ۳۲۸-۳۳، گب هاردت ۱۹۸۳، گیریش و کرامر ۲۰۰۰، اولریش ۲۰۰۰، برگه‌ها ۲۰۰۱.

[۴۱] کاراسک ۱۹۸۰، جاسی ۲۰۰۰.

[۴۲] سیرچ ۱۹۳۳، ص. ۱۶.

[۴۳] لیشتنر ۱۹۲۳، پولانی ۱۹۲۲.

[۴۴] آیل ۱۹۹۰. درباره بیوگرافی آیل، به ون دن برگ ۲۰۰۱ مراجعه کنید.

[۴۵] همه کمونیست‌های شورایی از اصول بنیادین خوشحال نبودند. آنتون پانه کوک در ابتدا آن را 'نسبتاً یوتوپیک، غیرواقعی' یافت (پانه کوک، ۱۹۸۲، ص. ۲۱۵).

[۴۶] آیل ۱۹۹۰، ص. ۱۴۷.

[۴۷] اصول این امکان را می دهد که 'در مراحل ابتدایی یک جامعه کمونیستی، ممکن است در ابتدا لازم باشد که مشاغل مختلف فکری در سطح بالاتری جبران شوند؛ که به عنوان مثال، ۴۰ ساعت کار حق ۸۰ یا ۱۲۰ ساعت محصول را می دهد.... در آغاز شکل کمونیستی جامعه، این می تواند واقعاً یک اندازه عادلانه باشد، اگر به عنوان مثال، وسایل تحصیلات عالی به طور رایگان در دسترس همه نباشند، زیرا جامعه هنوز به طور کامل در این مبنا سازماندهی نشده است. اما به محض اینکه این امور ساماندهی شد، دیگر هیچ سؤالی در مورد

اعطای سهم بیشتری به مشاغل فکری در محصول اجتماعی وجود نخواهد داشت؛ آپل ۱۹۹۰، ص. ۵۶-۷.

[۴۸] آپل ۱۹۹۰، ص. ۹۴-۵.

[۴۹] آپل ۱۹۹۰، ص. ۹۷-۸.

[۵۰] آپل ۱۹۹۰، ص. ۱۰۰.

[۵۱] مارکس ۱۹۷۳، ص. ۱۷۳.

[۵۲] به‌عنوان مثال، به متیک ۱۹۶۸، در فصل 'ارزش و سوسیالیسم'، یا کاستوریادیس ۱۹۸۴، ص. ۳۳۰: 'محاسبات اقتصادی در یک جامعه خودمختار' باید بر اساس زمان صرف شده در کار انجام شود. کاستوریادیس این موضع را از اوایل ۱۹۵۷ دفاع کرده است، پس از آنکه سال‌ها با کمونیست‌های شورایی هلندی در تماس بود. به سیفرت ۱۹۸۳ نیز مراجعه کنید.

[۵۳] آرشو اکثر مهم‌ترین کمونیست‌های شورایی در مؤسسه بین‌المللی تاریخ اجتماعی در آمستردام موجود است، از جمله، بین دیگران، اسناد کانه مایر، هولت، گُرش، متیک، پانه‌کوک، پانک‌هرست و روله. اطلاعات گسترده‌ای در www.iisg.nl در دسترس است.

[۵۴] برنندل ۱۹۷۰، مالاندینو ۱۹۸۷، گربر ۱۹۸۹، بوکلمان ۱۹۸۰.

[۵۵] دی‌لیاگر بوله ۱۹۷۳، ۱۹۹۶.

[۵۶] فرانک ۱۹۵۱، هرمان ۱۹۷۲-۳، مرگنر ۱۹۷۳، جاکوبی و هربست ۱۹۸۵.

[۵۷] درباره داوسون، به رایت ۱۹۸۰ مراجعه کنید. درباره پیچ و خم‌های زندگی پانک‌هرست مطالب زیادی نوشته شده است. به‌نظر می‌رسد مفیدترین آثار برای مقاصد ما فرانچینی ۱۹۸۰ و وینسلو ۱۹۹۶ باشد.

[۵۸] باک ۱۹۶۹، بریسیانر ۱۹۶۹/۱۹۷۸، هولت ۱۹۷۳، کول ۱۹۷۰، متیک

۱۹۷۸، مرگنر ۱۹۷۱، رادماکرز ۱۹۷۰، پانه‌کوک ۱۹۷۲، روله ۱۹۷۱الف، ۱۹۷۱ب،

اسمارت ۱۹۷۸. [متون زیادی اکنون به‌طور آنلاین در دسترس هستند. به‌عنوان

